

فهرست مطالب کتاب خفی علانی (قسمت چهارم)

۹۰	باب سیزدهم / اندر تدبیر استفراغ های دیگر
۹۰	و اما ادرار بول:
۹۰	اما منفعت ادرار بول:
۹۰	تدبیر ادرار عرق:
۹۱	تدبیر مخاط:
۹۱	تدبیر لعاب:
۹۱	تدبیر استفراغ به شیاف:
۹۲	تدبیر حقه:
۹۳	تدبیر جماع:
۹۳	توضیحات:
۱۰۶	باب چهاردهم / در تدبیر اعراض نفسانی (Symtomatic Diseases)
۱۰۷	توضیحات:
۱۰۹	باب پانزدهم / در تدبیر پیران
۱۰۹	توضیحات:
۱۱۳	باب شانزدهم / در تدبیر مسافران
۱۱۴	توضیحات:

باب سیزدهم / اندر تدبیر استفراغ های دیگر

و آن هفت نوع است:

الف - ادرار (۱) بول (کمیز، پیشاب، زهرآب، Urine)

ب - عرق (Sudation)

ج - مخاط (Mucus، ترشحات و آب بینی) که از بینی آید.

د - لعاب (آب دهان (بزاق، Saliva) که از بن دندان و دهان آید.

ه - جماع (مجامعت، مقاربت جنسی Coitus)

و - استفراغ به شیاف (۲).

ز - استفراغ به حقنه (۳).

و اما ادرار بول:

باید دانستن که هر طعام که خورده شود آنرا سه هضم است: هضم نخستین اندر معده است و هضم دوم اندر جگر و هضم سوم اندر اندامها. و از هر هضمی چیزی بماند که قوت مغیره، آنرا تمام هضم نکرده باشد، و اندر تدبیر حفظ صحت دفع آن واجب است. و هر فضله را طریق است که بدان طریق دفع شود. اما دفع فضله دوم، ادرار بول باشد از بهرآنکه این فضله در عروق باشد. و هرگاه که اندکی باشد به دارویی ادرار کننده دفع شود، و اگر بسیار باشد به داروی ها که آن فضله از عروق جدا کند و به اسهال دفع کند و به دفع کردن حاجت آید، و تدبیر اسهال، در گذشته یاد کردیم. و تدبیر ادرار و داروها که ادرار کنند، اندر بخش عملی، در باب علاج "عسرالبول" (Dysuria) یاد کرده آید.

اما منفعت ادرار بول:

که به اندازه حاجت بود، بزرگ است. درد پیوندها را و درد پشت را و گرانی و کسلانی و استسقا و بیشتر بیماری ها را که از تری باشد زایل کند و افراط کردن اندر آن بیم باشد که مثانه را ریش (زخم و جراحت Sore Ulcer) کند و تشنگی و علت "ذیابیطش" (۴) و "دق" و "گدازش" (۶) تولد کند.

تدبیر ادرار عرق:

باید دانستن که عرق فضله هضم سوم است و طریق دفع آن گذرهای باریک است و ناپیدا که آنرا مسام گویند. بعضی از آن فضله بخارست، که از همه تن به تحلیل دفع شود و آنرا نتوان دید و بعضی شوخ (۷) و وسخ است که بر پوست بماند اندر گرمابه پاک کنند. و بعضی عرق است که هم به تدطریق مسام بیرون آید. و اندر

تدبیر حفظ صحت و اندر علاج بعضی بیماریهای عرق آوردن باید کرد، و بدین سبب است که هرگاه که بیمار عرق کند، راحت یابد. و هوای گرم (۸) چون هوای گرمابه، و ریاضت و رفتن اندر هوای تابستان، عرق آرد از بهر آنکه ریاضت اندرون تن را گرم کند و فضله بگذارد. و هوای گرم، آن فضله بیرون کشد و داروهای لطیف کننده، تن را گرم کند و عرق گند آرد، لیک اندر تدبیر حفظ صحت عرق آوردن به داروها زیان دارد، و حرکت ریاضت کفایت بود از بهر آنکه ایمن نشاید بود، که داروها تب و عرق بسیار آرد و تن را خشک و لاغر کند، و پوست را درشت کند و رطوبت های اصلی بگذارد و تحلیل کند و "دق" و "ذبول" (لاغری، پژمردگی Thinnes) تولد کند.

تدبیر مخاط:

بباید دانست که مخاط را رطوبت غلیظ گویند که از "سر" براه بینی فرود آید، و از آمدن آن، دماغ پاک شود و بیماری های دماغی که از خلط غلیظ خیزد، زایل کند، چون "صرع" و "سکته" و مانند آن. و از بهر حفظ صحت، مرطوب را و کسانی را که اندر دماغ ایشان رطوبت ها شود، تدبیر فرود آوردن آن بپایند کرد. و تدبیر آن غرغره (Gargarism) است و عطسه و سر به بخار و سرکه و شراب که بر سنگ های گرم بپزند و مانند آن داشتن، و بخار (۹) پودنه تلخ کوهی و بابونه سودمندست. و خربق (۱۰) سفید و فلفل و عرطنیثا (۱۱) بسایند نرم و بیویند، عطسه آرد و مخاط بسیار فرود آرد. و این تدبیر، پس از استفراغ به داروی مسهل یا به داروی قی باید کرد که دماغ را و تن را لختی پاک کرده باشد تا باقی بدین طریق دفع شود.

تدبیر لعاب:

بباید دانست که لعاب، آبی غلیظست که از کام و بن زبان فراید (۱۲) و به وقت حاجت آمدن آن دماغ را و چشم و گوش و حلق و فم و معده (۱۳) را سود دارد. از بهر حفظ صحت گاه گاه تدبیر لعاب رفتن باید کرد، خاصه اندر زمستان و خاصه مرطوب را از بهر آنکه اندر زمستان رطوبت ها بیشتر گرد آید. و تدبیر آن به عاقرقرحا (۱۴) و میویج (۱۵) و مانند آن که لختی بخایند و غرغره کردن به سرکه (۱۶) و آبکامه (۱۷) و با ستر و خردل و اندر گرمابه غرغره باید کرد یا اندر خانه گرم.

تدبیر استفراغ به شیاف:

بباید دانست که فعل شیاف اندر استفراغ ضعیف است و جز ماده که بدو نزدیک بود نشاید آورد، اگر چه ترکیب از داروها قوی باشد. و منفعت آن درد پشت و کمرگاه و سرین و حوالی آن باشد. از بهر هر شخص، خردی و بزرگی شیاف اندر خور او باید و از بهر آنکه هر مقصودی از وی بپایند شناخت که به مقصود لایق باشد. مثلا از بهر کسی که تب دارد و محرومست از بنفشه و شکر و سقمونیا باید ساخت. و از بهر مرطوب و دردهای بلغمی از سکبینج (۱۸) و جاوشیر و مقل (۱۹) و اشق (۲۰) و نمک (۲۱) و شحم حنظل (۲۲) و زنجبیل (Imdiam G). و سورنجان (۲۳) و تخم کرفس (Celery) و جنبدیاستر (۲۴) و قسط و زرنباد و عنزروت و برگ سداب و ماهی زهره (۲۵) باید ساخت.

تدبیر حقنه:

فعل حقنه قوی تر از فعل شیافست از بهر آنکه به مقدار بیشتر باشد و رونده تر و گرم باشد. و کسی را که مانعی باشد که او را بدان سبب داروی مسهل نتوان داد، چون ضعیفی معده و تولد غثیان، و سبب دارو خوردن خاصه اگر امعای ثقل (۲۶) را دفع نکنند چنانکه باید و مقصود وی از داروی مسهل تمام حاصل نشود، چنین اشخاصی را هیچ علاجی چون حقنه نیست. کسی را که بر سر زخمی افتاده باشد و یا اندر دماغ آماسی و آفتی باشد، حقنه سخت نافع باشد و ماده از دماغ فرود آورد و بخار بر سر بفرستد، چون داروی مسهل و داروی قوی و حقنه. گاه باشد تا به معده برآید و بیشتر تا به روده های باریک (معاء دقاق Small Intestine) بر آید. بدین سبب به هیچ حال بر "ریق" (۲۷) حقنه نباید کرد.

اگر شربتی که به معده قوت کند، بیاید داد و نگاه باید کرد، اگر حقنه از بهر درد کرده (۲۸) و کمرگاه (۲۹) کند، بیمار به قفا (۳۰) بار خسبد و سر ببالش نهد، چنانکه سینه افزاشته باشد و سرین او هم بر بالشی افزاشته باید نهاد و میان پشت بر زمین باید نهاد. و اگر از بهر درد ناف کند، بیمار بر زانو خسبد، چنانکه شکم او آویخته باشد و سر و سینه نیز بر بالشی افزاشته بود و بیمار خویشتن را نگاه دارد، تا در آن حال "سعال" (سرفه Coughing, Cough) و "عطسه" نکند و "فواقی" نیفتد. و بیاید دانست که اگر داروی حقنه اندک باشد، به موضع برسد [سایر نسخه ها: نرسد]، و اگر بسیار باشد، سستی و نفخ و بیقراری آورد، و بود که "زحیر" (اسهال، دل پیچه Tenesm) آورد، و اگر سخت گرم باشد، غشی آورد و "اسهال خون" (اسهال خونی ذوسنطاریا دیسانتری Dysentry) آورد، و اگر سخت سرد باشد، باد گیرد (گیر کند) و طبع اجابت نکند، و اگر سخت غلیظ بود، روده را آلوده کند و ممانه را زحمت دهد، و اگر سخت رقیق باشد، فعل نکند (اجابت نکند) پس معتدل باید، و مقدار معتدل پنجاه مثقال باشد و سبوس (۳۱) آن پخته، و نظرون (۳۲) روده را از ثقل (۳۳) پاک کند و طبیخ جغندر چغندر پخته (با روغن زیت را همین فعل کند. و اندر حقنه خداوند درد معده و درد اندام ها (۳۴) و خداوند "سده" (گیر) و "قولنج" صعب را از قنطوریون (۳۵) رقیق چاره نیست، و حلبه (۳۶) و زیره و هزار اسفند (۳۷) و تخم سداب سخت نافع باشد، و اندر بعضی حقنها از آبکامه چاره نباشد، و بسیار که سرگین کبوتر و فرفیون (۳۸) و جندبیداستر مقدار دو درم سنگ در افکنند و از بهر "دردسر" و "لیثرغس" (۳۹) و "مالیخولیا" و "درد چشم" و "درد گوش" از شحم حنظل چاره نیست. و در حقنه خداوند تب، نمک و بوره نشاید کرد، و لکن از لعاب بزرقطونا و از شکر و طبیخ بنفشه و کشکاب باید کرد و از بهر "تب محرقه" (Typhus) روغن گل به آب نیم گرم بیامیزند و حقنه کنند. و از بهر سوزش و ریش روده ها از طبیخ خشخاش و روغن گل کنند. و اندر هیچ حقنه، افیون و آب گشنیز تر نشاید کرد. و صبر در هیچ حقنه و هیچ شیاف نشاید.

صفت "طلی" (۴۰) که بر شکم مالند تا طبع نرم گردد، بگیرند: روغن زیت، و بیدانجیر، و موم زرد، و دردی روغن زیت، و موم، روغن سازند و شوخ خایه (۴۱) مگس انگبین و قدری عصاره قثاء الحمار (۴۲) یا شیر شبرم (۴۳) یا سقمونیا با شحم حنظل یا زهره گاو و یکی از این همه، یا دو سه بدین موم روغن بسرشته و بر شکم طلی کنند، استفراغ تمام کند. و خداوند تب را و طبع خشک را و طبع خشک [کذا] را باز از اندرون شکم، آماس باشد و بدان سبب شکم فرو نیاید، روغن تازه به آب نیم گرم بزنند و بسیاری از آن بر پهلوها و تهی گاه

شکم می مالند به آهستگی ، تا طبع نرم شود.

تدبیر جماع:

بباید دانست که جماع نوعی است از استفراغ های طبیعی و از جمله سبب هائی (علت ها) است که هرگاه که چندانى اتفاق افتد که باید، و چنانکه باید، و آنوقت که باید، تندرستی باشد ، و هرگاه که خلاف این بود، سبب بیماری شود از بهر آنکه هرگاه که او عیبه (۴۴) " منی " پر شود، طبیعت محتاج شود به دفع آن. اگر کار کرده شود، استفراغ طبیعی باشد، مردم سبکی و نشاط یابد و اندیشه ها بدو وسواس و قوت عشق بدان زایل شود. و اگر این استفراغ، اتفاق نیفتد، اندر همه تن، اندکی گرانی پدید آید ، و باشد که " منی " اندر جای خویش گرم شود، و بخار آن بدل برآید و بدان سبب تیهها تولد کند ، و باشد که بخار آن به دماغ بر شود، " وسواس " و " مالیخولیا " و " تیرگی چشم " و " خفقان " و " سرگشتن " پدید آید.

و بباید دانستن که " منی " از خون تولد کند که اندام های اصلی را شاید، و آن در بایسته ترین خونی باشد اندر تن، و بدین سبب است که هرگاه که مردم جماع کند افزونی عادت، تن او سرد شود و ضعیف گردد، نبینی اگر چه مردم اندر جماع اسراف کند جمله " منی " که از وی جدا شود پنجاه (۴۵) درمستگ باشد تا نباشد ، و اگر فصد کند و دوپست درمستگ خون بیرون کند، در وی آن ضعف پدید نیاید، که از جماع آید. و این دلیل است بر آنکه " منی " در بایسته ترین (۴۶) خونبست اندر تن مردم. و سبب آنکه جماع، ضعیف کننده است، آن است که او عیبه " منی " در جماع با سه یا پنج بیش (۴۷) پر نشاید و تهی گردد، و اگر بیشتر الحاح کند بیرون آید و آن خونی باشد که غذای اندام های اصلی خواهد شد. و هرگاه که آن غذا خرج شود، مدتی دراز بیايد، تا عوض آن بجای باز آید، و بدین سبب است که اثر جماع بیشتر است.

و جماع بر گرسنگی و از پس " قی " و " اسهال " و از پس گرمابه و از پس ریاضت، تن را خشک کند و حرارت غریزی کم کند و چشم تاریک کند و پای ضعیف کند. در جمله، از پس هر سببی که تحلیل بسیار کند، چون شادی به افراطی و بیخوابی به افراط و مانند آن سخت زبان دارد ، و از پس امتلا از طعام، " درد بندها " و " سستی عصب ها " و " سده " و " ضیق النفس " (Asthma) و " دمداما " (۴۸) و " رعشه " و " استسقاء " تولد کند. و اگر در حال جماع سرما در پشت آید یا با لذت جماع رنجی یابد، یا از اندام های او بوی ناخوش آید، نشان آن باشد که در تن او خلطهای بد است، از جماع دور باید بودن و تن از خلط پاک کردن.

و بباید دانست که خداوند مزاج " گرم " و " تر " اندر کار جماع قوی باشد و مضرت آن بر وی کمتر پدید آید. و خداوند مزاج " گرم " و " خشک " هم قوی باشد، لیکن اثر خشکی در وی پدید آید و لاغر شود و چشم بکو فرو شود (۴۹). و خداوند مزاج " سرد " و " خشک " هر دو ضعیف باشند و مضرت آن بر هر دو زود پدید آید.

توضیحات:

۱ - ادرار: در اصطلاح طب قدیم، مطلق بیرون راندن مواد اضافی است چه طبیعی و چه غیر طبیعی و در حقیقت

یک نوع استفراغ به معنی کلی بوده است.

۲ و ۳- چنانکه آمد استفراغ بطور کلی عبارت از تخلیه فضولات (زیادیهها) از بدن است و آن به طرق چند به عمل می آمده است. در این مورد منظور با شیاف (Suppository) یا با حقنه (اماله) دستور Enema (Clyster) - است. در مج ۱، عناوین این باب از قبیل ادرار بول و امثال آن در حاشیه نوشته شده است.



Engraving published in Rome by Lorenzo Vaccaro, c. 1570. From the *Recueil Fossard*.

Reproduced in Pierre Louis Duchartre, *The Italian Comedy* (NY: Dover, 1966), p.336.

شیاف - Suppository

اماله ، حقنه ، تنقیه - Enema

۴ - دیابتیس ، ذیابیطوس (ماخوذ از یونانی) بیماری دو لاب ، بیماری قند ، دیابت Diabetes * به عنوان "سلس البول" و "سلسه البول" هم آمده است.

۵ - دق (به کسر دال): ماخوذ از تازی، دقیق و باریک و تب دق، تب متصلی که شخص را میکاهاند و باریک و لاغر کند (ناظم الاطباء) * تب لازم سل Tuberculosis که در شیراز آن را "تب بندی" گویند. یعنی تبی که از آدمی دست بردار نیست.

۶ - گدازش: گداختن، ذوب، کاهش تن، لاغری و "بسیار باشد که خداوند گدازش و کاهش را که به تازی ذبول گویند، اجابت طبع صفراوی باشد" (ذخیره خوارزمشاهی) (Liquefaction, Fusion) (حییم) *

۷ - در "کا" سوخت و در "مر" ، "شوخب" آمده است. شوخ: چرک، وسخ، ریم (معین) *

۸ - در "مر" ، "و هوای گرمابه" آمده است.

۹ - سایر نسخه ها، "طبیخ بابونه" را اضافه دارد.

۱۰ - خریق: ۰۰۰ رستنی داروئی و بر دو قسم است. سفید و سیاه ۰۰۰ (ناظم الاطباء) ، خریق سیاه Black Hellebore ، خریق سفید (White Hellebore شلیمر) ، خریق: نوع سفید و سیاه دارد و آنرا کشنده سگ می گویند. جالینوس گفته: آن کشنده با گریه است، چنانکه زعفران با خنده من میگویم: از داروهای متروکه در این زمان است (ترجمه از بحرالجمواهر) *



خریق - White Hellebore

۱۱ - عرطنیتا: بیخ درخت بخور مریم (ناظم الاطباء) پنجه مریم (Cyclamen Sowbread شلیمر) * در بعضی نسخه ها، "عرطنیسا" آمده است. بخور مریم: شجره مریم ، نگونسر ، سیکلاض (Bleedingnun) واژه نامه گیاهی) *



عرطنیسا ، پنجه مریم - Sowbread

۱۲ - در بعضی نسخه ها، " فروز" و " فروذ" آمده است.

۱۳ - در سایر نسخه ها، " فم معده" آمده است.

۱۴ - عاقرقرا Pillotory of Spain ، عربی آن عاقرقرا. تاغندت ، اصل الطرخون الجبلی (زرگری) .

عاقرقرا: به زبان فرانسوی (Ache , Estragon شرح اسماءالعقار) . عاقرقرا ماخوذ از فارسی - ریشه طرخون بری که به فارسی کژ طرخون گویند (ناظم الاطباء) تاغندست (واژه نامه گیاهی) (Pyrethre شلیمر واژه نامه گیاهی) . عاقرقرا: بابونه زرد (آریانپور) ایضا به بحرالجمهر مرجعه شود.



عاقرقرا ، کژترخون ، بابونه زرد - Estragon

۱۵ - میوزج ، حب الراس (Staphisaigre شرح اسماءالعقار) ، میوزک (Lousewort شلیمر) . میوزج: معرب میوزک است.

میوزک: گیاهی است دو ساله که از تیره آلاله ۰۰۰ از دانه های آن در طب عوام و در دامپزشکی برای از بین بردن حشرات طفیلی استفاده میشود ، حب الراس زیب الجبل، کشمش کولی، کشمش کاولیان، زیب بری، میوزک، میوزج، (Delphinium Staphysagria معین) ، میوزج (بحرالجمهر) .



میوزج ، حب الراس ، میوزک - Lousewort

۱۶ - نسخه " مر " ، " زیزی " و نسخه مج (۱) و " کا " ، " ریزی " اضافه دارند.

۱۷ - در " کا " ، قبل از " آبکامه " ، " یا با یارج فیکرا " آمده است. یارج فیکرا معرب یاره فیکراست. یاره همان کلمه ایست که در اصطلاح اطباء به یارج معروف است. و آن ترکیبی باشد از ادویه که اثر آن مسهل و مصلح است (قانون ابن سینا، طبع بولاق، ج ۳ ، ص ۳۴۰). و " فیکرا " در لغت یونانی به معنی تلخ است، چه یارج فیکرا ایارجی است که جزء عمده آن " صبر " (Aloes) است (ایضا صفحه ۳۴۰ و ۳۴۱) (تمام از دکنتر معین ضمن حاشیه چهارم مقاله عروضی به کوشش آن مرحوم) * در بحرالجمواهر آمده: که یارج فیکرا داروئی که با شحم حنظل و فیکرا (مرنافع) میباشد (خلاصه) *

۱۸ - سکبینج (Sagapenum شلیمر) * سکبینج معرب اسکبینه فارسی است (مخزن الادویه) ، سکبینج: ماخوذ از سکبینه فارسی و به معنی آن. سکبینه: صمغ گیاهی دوائی از طایفه چتری (ناظم الاطباء) ، ایضا به بحرالجمواهر مراجعه شود.

۱۹ - مقل [به ضم میم] یکی از گونه های نخل که آنرا نخل دوم (Doum) نیز گویند * و انواع و اقسام دارد: مقل مکی و مقل ازرق و مقل یهود * (معین) ، مقل: ماخوذ از صمغ درختی از جنس نخيلات * (ناظم الاطباء) ، مقل ازرق (Bdellium شلیمر) * مقل: درخت مغیلان، کندور، صمغ (مقدمه الادب زمخشری، چاپ دانشگاه تهران، شماره ۸۴۸ ، صفحه ۳۲۹).



مقل ازرق ، درخت مغیلان - Bdellium

۲۰ - اشق [به ضم الف و فتح شین] اشق که اشترک نیز نامند. عبارت از یک قسم صمغ مغزی است از محصولات ایران و از یکی از نباتات طایفه چتری (ناظم الاطباء) ، اشق: معرب از اوشه فارسی است و آن صمغی است مایل به زردی. نبات او شجری و کوچک و ساقش باریک * و گویند صمغ نبات اشترغا [بیخ انگدان

[Sweet Asa] است (تحفه) ، اشق: ۱) درخت اشتر ۲) صمغی زرد رنگ به طعم گس و تلخ و مهوع که از درخت اشق گرفته میشود - اشترک، و شق، اندران، بلشر (معین) ، اشق (Persian Ammoniacum شلیمر) ، شجره الاشق اشق، اشه، اندران، کندل، اوشک، کما Dorema Gum Ammoniacum Plant - (واژه نامه گیاهی) *



أشق - Ammoniacum

۲۱ - در مج ۱) و "کا"، "نمک هندی" (ملح الهندی) آمده ۰۰۰ نمک هندی سیاه و تبرزدی است و جلای

کمی دارد ۰۰۰ در هندوستان به این نمک کالانمک Kala Namak یا نمک سیاه میگویند ۰۰۰ نمک هندی برای مسهل بکار می رفته است. (ترجمه سرالاسرار رازی) ۰



نمک سیاه - Kala Namak = Blacksalt

۲۲ - شحم حنظل دانه حنظل. حنظل هندوانه ابوجهل (معین) ۰ حنظل (Coloquinte شلیمر) ۰ حنظل: ثمر گیاهی به قدر خربزه خرد و در نهایت تلخ مسهلی است قوی و به پارسی خربوزه ابوجهل و کبست [به فتح کاف و باء] ۰۰۰ گویند (ناظم الاطباء) ۰ حنظل آنچنان تلخ بوده که به نمونه تلخی در میان مردم اشتهار داشته است. سعدی گوید:

به از شیرینی از دست ترش روی

اگر حنظل خوری از دست خوشخوی



حنظل ، هندوانه ابوجهل - Coloquinte

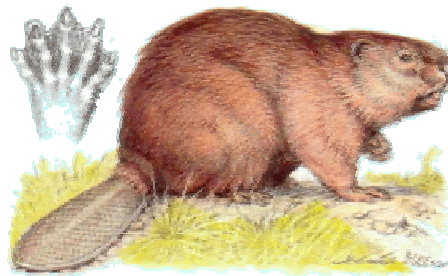
۲۳ - سورنجان Persian meadow saffron سورنجان مصری Hermodactyl شنبلیله (شلیمر) ،

سورنجان: به کسر ثالث و سکون نون و جیم بالف کشیده و بنون دیگر زده بلغت اندلس دوائیست که آنرا در عراق " لعبت بربری" خوانند و فجاج آنرا یعنی شکوفه و گل آنرا به عربی " اصابع هرمس" گویند. ○○○ (برهان قاطع) ، سورنجان: داروئی که به تازی حافرالمهر [به فتح میم] و برگ آنرا اصابع هرمس گویند (ناظم الاطباء) ، در زبان فرانسوی Colchique de Perse - گویند (شلیمر) ، سورنجان (Colchium، آریانپور) ○ ایضا به بحرالخواهر مراجعه شود که به تفصیل در باره سورنجان بحث شده است.



Saffron - سورنجان ، شنبلید

۲۴ - بیدستر: گندیستر یعنی کیسه غده ماندی که در زیر پوست شکم بیدستر در مابین ریشه و دم آن حیوان و جزء خلفی رانش واقع است و این کیسه که زوج است در نر و ماده این حیوان هر دو موجود میباشد و محتوی ماده مترشحه ایست که آنرا در دفع تشنج بسیار استعمال میکنند ○○○ (ناظم الاطباء) (Castoreum ، آریانپور) ، چند بادستر هم آمده است (معین) ○



Castoreum - بیدستر

۲۵ - ماهی زهره: بار گیاهی سمی که در مست کردن ماهی های رودخانه به کار می برند و در طب نیز استعمال میگردد (ناظم الاطباء) ، مرگ ماهی (معین) ، ماهی زهره: پوست بیخ گیاهی است بغایت سیاه مانند جگر ماهی و آنرا به عربی " سم السمک " [سم ماهی] و " شبکران الحوت " خوانند. اگر قدری از آن در آب ریزند ماهیانی که در آب باشند مست شوند و تمام بر روی آب آیند و معرب آن ماهی زهرج باشد (برهان) ، فرانسوی آن -Plantes a Lstex است (شرح اسماءالعقار) .

۲۶ - ثقل: گران شدن، ظاهر شدن آبستنی زن، سنگینی ، ثقل: امتلاء معده (Surfeiteol Stomach) شلیمر) ثقل، Gravity (ثقل: در ده - تفاله) آریانپور) ، ثقل: کنجاره، تفاله ۰۰۰ (معین)

۲۷ - ریق ۰۰۰ بقیه جان و رمق ۰۰۰ و ناشتائی و خلاء معده ۰۰۰ (ناظم الاطباء) ، ریغ: پلیدی، ۰۰۰ ریغو: آنکه خود را ملوث کند (معین) ، ریغ ، فضله (Liquide stool, Thin excrement آریانپور و حییم) ۰ ریق ۰۰۰ بقیه جان، رمق، اول چیزی در صبح شخص می خورد و می آشامد (دهخدا از مراجع مختلف) ، ریقو: ریخو (ناظم الاطباء) ، ریغو، ریخو، آنکه ماسکه سست دارد (یادداشت مولف) شخصی که شکمش خودبخود برود آنندراج ۰۰۰ (تمام از لغتنامه دهخدا) ۰ خلاصه کلام آنکه کلمه " ریقو" مستعمل در میان مردم از همین ماده است. مقصود از کلمه (ریق) شخص کم رمق و ناتوان و ریقو است.

۲۸ - کلیه یا قلوه (Kidney) است و ایضا قلبه (ناظم الاطباء) ، قلوه: کلوه، کلیه، قلبه (معین) .

۲۹ - کمر: میان و میانه و وسط و منطقه ۰۰۰ (ناظم الاطباء) ، کمرگاه: کمرگه و محلی که کمر بند یا تنک بر آن قرار گیرد. کمر بست، میان (معین) (Waist, Middle Part, Girdle, Belt حییم و آریانپور) .

۳۰ - قفا: پس گردن، پشت گردن (معین) ۰ قفا: ماخوذ از تازی، پس گردن و هیره و عقب و پس ۰۰۰ (ناظم الاطباء) (Back , Cervix آریانپور) (Nape of the Neck, Cervix حییم) ۰

۳۱ - سبوس: نخاله و جزء آرد شده ای از دانه های آسیاکرده و کوفته و نخاله و پوسته گندم و جو آرد کرده (معین) (Bran, Pollard آریانپور) ۰ در مج ۱) سبوسات آمده است.

۳۲ - در نسخه اساس و نسخه " کا" ، " نظرون" آمده که صحیح نیست بلکه نظرون صحیح می باشد. نظرون ماده شیمیائی مرکب از کربنات دو سدیم و آب و ناخالصی هاست (خلاصه ای از ترجمه سرالاسرار رازی) ۰

۳۳ - در " مر": "ثقل" ۰

۳۴ - در مج ۱) و در " کا" ، پس از اندام ها، " سپرز" هم آمده است.

۳۵ - قنطوریون ، Greater Centaury که قنطوریون کبیر و قنطوریون صغیر (or lesser) Commor .
 شلیمر) • قنطوریون قنطاریون قنطریون ••• گل گندم ••• (معین) • قنطوریون عنبر ترنشان گل
 گندم Blue-bottle Bachelor button Cornflower - (واژه نامه گیاهی) • ایضا به بحرالجاوهر مراجعه
 شود.



گل گندم ، عنبر ، ترنشان ، قنطوریون - Blue-bottle

۳۶ - حلبه (به صنم حاء و کسر باء) Fenugreek شنبلیله (شلیمر) حلبه ، نوعی از طعام که از دانه شنبلیله و خرما و دیگر دانه ها پزند و گیاه شنبلیله. حلبه: گیاه شنبلیله ۰۰۰ (ناظم الاطباء) حلبه به پاریسی شمبلید ۰۰۰ (تحفه حکیم مومن) (از دهخدا) .

۳۷ - هزار اسپند: هزار اسفند در لغت اول با "با" ی فارسی و در دویم با "فا" نوعی از سداب کوهیست ۰۰۰ (برهان قاطع) ، هزار اسپند: نوعی از سداب کوهی (ناظم الاطباء) .

۳۸ - فرفیون (Gum Euphorbium شلیمر) ، فرفیون، فریبون (ناظم الاطباء) . فرفیون، فریبون —ون (Devil's milk, Euphorbia آریانپور) .



Euphorbia - فرفیون ، فریبون

۳۹ - لیثرغس (Lethargy شلیمر) ، لیثرغس فراموشی ۰۰۰ عارضه ای که با خواب ممتد و بسیار عمیق و فقد حرکات عضلانی و هوش و حواس همراه است ۰۰۰ (معین) ، لیثرغس، سبات، لتارژی، بیحسی، بیحالی، (Lethargy, - Lassitude آریانپور) .

۴۰ - طلی اندود (Plaster آریانپور) . فرق طلا و ضماد آنست که طلا مایعی است که بر بدن می مالند و ضماد ماده ای غلیظی است که به بدن می چسبانند (خلاصه ای از بحرالخواهر) .

۴۱ - شوخ: چرک و وسخی که بر بدن و جامه نشیند و ریم و چرک زخم (ناظم الاطباء) ، گاه در معنی مطلق چرک و پلیدی بکار رود و بدل اشق شوخ خانه مگس انگبین است (ذخیره خوارزمشاهی) (تمام از لغت نامه دهخدا) .

۴۲ - قنءالحمار قنء بری، خیار وحشی، خیار دشتی، خیار خر، خرخیار (Spurting Cucumber) واژه نامه گیاهی) .



خیار وحشی ، خیار دشتی ، خرخیار - Squirting Cucumber

۴۳ - شبرم: نام فارسی گونه ای فرفیون، گاو کشک (Euphorbia - Pityusa) (معین) ، شبرم بکسر اول و سکون ثانی و فتح ثالث و میم ساکن. گیاهیست شیردار و آن بیشتر در صحراها و کنارهای جویها روید، رنگ ساق آن به سرخی مایل است. گویند اگر گاو آنرا بخورد بمیرد و گوسفند را مضرت نرساند و آنرا به شیرازی " گاو نیطونک" خوانند (برهان قاطع) .

۴۴ - اوعیه جمع "وعاء" است. وعاء ظرف، مجاری ترشچی بدن • Vessel

۴۵ - در "کا" ، " پنج درم" آمده است.

۴۶ - در "مر" ، " در بایسته تر از خون" آمده است.

۴۷ - در "مر" ، " یا دو یا سه یا چهار و یا پنج جماع تهی گردد" و در "کا" ، " دو یا سه یا بر پنج جماع تهی گردد" و در مج (۱)، " دو یا سه یا چهار یا پنج بار بیش نیاید و تهی گردد" آمده است.

۴۸ - در بعضی نسخه ها (دمادما) نیامده است. دما: نفس نفس، تتابع نفس، ضيق النفس ... (لغت نامه دهخدا) *

۴۹ - در " مر " ، " فرو شود " و در " کا " ، " چشم او دور افتند " و در میج (۱ کلا این جمله نیامده است. به نظر می رسد نسخه مرکزی صحیح باشد چرا که چنین مردم به اصطلاح عوام " چشمهایشان گود می شود " *

باب چهاردهم / در تدبیر اعراض نفسانی (Symtomatic Diseases)

اعراض نفسانی، شادیست و غم و خشم و لذت و ایمنی و ترس و خجلت و اندیشه کارهای درهم و علم های (۱) باریک و امیدوی و نومیدی و هر یکی را اندر تن مردم اثریست ظاهر، فزون از اثر طعام و شراب و فزون از اثر خواب و بیداری و حرکت و سکون و غیر آن از بهر آنکه طعام و شراب و داروها که مردم خورند هیچ قوی تر و اثر کننده تر از زهر نیست. و بیشتر زهرها تا اندر تن مردم قرار نگیرد و حرارت او در اندرون، اثر نکند، مضرت و فعل او پدید نیاید.

و اعراض نفسانی در حال، بی هیچ مهلتی، اثر کند. نبینی که اندیشه ای که بر خاطر کسی گذر کند و سخن ها و خبر (۲) خوش و ناخوش که بشنود، در حال، اثر آن بر رنگ و روی او پدید آید و حرکات و سکانات او دیگرگون شود. پس معلوم شد که اعراض نفسانی را اثر، افزون تر از اثر دیگر سبب هاست. و اعراض نفسانی، بعضی تن مردم را گرم کند و اخلاط و ارواح (Spirits, Souls) را در حرکات (۳) آورد، چون خشم و شادی ولذت و امیدها و اندیشه کارهای مهم. و بعضی سرد کننده، چون ترس و غم و نومیدی ، و گرم کردن خشم، قوی تر از گرم کردن شادی است (۴) ، و سرد کردن ترس، قوی تر از سرد کردن اندوه باشد ، و خشم که به اندازه باشد، خون را و قوت روح را و حرارت غریزی را اندر تن بگستراند. و خشم، صفرا را عظیم (۵) بجنباند و رنگ روی را بگرداند و زرد کند، و محور را زیان دارد ، و مبرود و مرطوب را سود دارد. و شادی به اندازه، روح را و حرارت غریزی را اندر تن بگستراند و رنگ روی را برافروزد و فربه کندو بدین سبب است که بر تن مردم شادکام اثر پیری کمتر پدید آید. و هرگاه کاری شاد کننده پیش آید، لختی دل گشاده شود و طبع خواهد که بدان حال نزدیک باشد و ادراک را بیشتر کند. و اگر شادی از حد بیرون شود، دل تمام گشاده شود و روح و حرارت غریزی را از بهر استقبال و طلب تمامی آن حال خویش را بیرون افکند، دل همچنان گشاده بماند و غشی کند (۶) و باشد که بدین سبب به مفاجات هلاک شود. و اندوه و ترس، خونرا و حرارت غریزی را به قعر (۷) باز گرداند از بهر آنکه طبع خواهد که از آن حال دورتر باشد، و از بهر این است که رخساره غمگین زرد شود. و اگر اندوه و ترس از حد بگذرد، حرارت همه (۸) به اندرون دل باز گردد و دل فراهم (۹) آرد و حرارت اندر وی خبه (۱۰) شود و بمیرد بمفاجات. و مردن مفاجات به سبب اندوه و ترس کمتر از آن باشد، که به سبب شادی مفرط از بهر آنکه حرکت روح، به سبب شادی به سوی بیرون است و به سبب اندوه و ترس به سوی اندرون ، و حرکت شادی ناگاه و به یکبار باشد ، و حرکت اندوه آهسته تر باشد. و خجالت نیز خون و حرارت را بگستراند و لختی رطوبت فرو گذارد و تحلیل کند. و از بهر اینست (۱۱) که در حال، روی سرخ شود و عرق روان گردد و به آخر روی زرد گرداند از بهر آنکه حرارت، لختی تحلیل پذیرد. و منفعت ایمنی و امیدواری هم چون منفعت شادی معتدلست ، و مضرت ناامیدی (۱۲) همچون مضرت اندوه و خالی بودن از اندیشه، خاطر پراکنده (۱۳) کند و همه قوت ها را و حرارت غریزی را ضعیف کند و رنگ روی بگرداند و بیماری ها زیادت کند، چنانکه مشغولی و اندیشه (۱۴) دردهای بیماری ها مشغولی دارد، تا کمتر دل در آن بندد و بدیشان (۱۵) سبکتر شود. و بدین سبب است که سفر کردن (۱۶) و شهرها و کارهای عجب دیدن از بیماری های (۱۷) " عسر" و از " وسوسه" عشق (وسوسه Temptation) برهاند. و اندر علاج عشق، هیچ کاری سودمندتر از اندیشه کارهای مهم نیست و از خشم کسی که از روی لختی حشمت دارند، سودمندترست. و هیچ چیز زیان کارتر از بیکاری و اندوهی (۱۸) نیست.

اما علاج خشم - به شربت های خنک کننده و به عذرها و سخن های خوش و بازی ها و خنده (۱۹) و حاضر کردن دوستان ، و علاج اندوه و ترس به امیدهای (۲۰) قوی و به سماع و آواز بلند و به شراب و مفرح های (۲۱) گرم.

و در علاج اعراض نفسانی طریقی دیگر هست و آنرا علاج روحانی (۲۲) گویند ، و آنچه آن باشد که مردم، همت بلند دارند و از شادی و غم و لذت و ترس (۲۳) و غیر آن هرچه پیش آید، در آن به چشم حقارت نگرند و قدر آن حادثه کمتر از آن نهند که باشد (۲۴). و اگر تغییری پدید آید ظاهر نکند. و از دوست و دشمن پوشیده دارد، تا بدین طریق نیک و بد روزگار کشیدن عادت کند (۲۵) والسلام.

توضیحات:

۱ - در " مر " ، " کارهای بزرگ و مهم و عمل ها " و در مج ۱، " کارهای مهم و عمل های باریک " و در " کا " ، " کارهای مهم و الم های باریک " آمده است.

۲ - در " مر " ، " خبرهای " و در مج ۱، " سخن های چیزی ناخوش و خوش " آمده است.

۳ - در بعضی نسخه ها، " حرکت " آمده است.

۴ - در سایر نسخه ها، " و دیگر اعراض " در دنباله " شادبست " آمده است.

۵ - در " مر " : " و خشم عظیم مغز را بجنباند " .

۶ - در سایر نسخه ها، " افتد " آمده است.

۷ - سایر نسخه ها: " به قعر تن " .

۸ - در " مر " ، " هم " و در مج ۱، " همیشه " آمده است.

۹ - در " مر " ، " دل فرازهم " آمده است.

۱۰ - در " مر " ، " خفگی " و در مج ۱، " خفه " و در " کا " ، " خبه " آمده است.

خبه (به فتح خاء و باء) خفه (معین) . قطعا کاتب نسخه اساس کار، به جای " خبه " ، " خبه " نوشته که اشتباه است.

- ۱۱ - در "کا"، "که در آن حال روح به ظاهر آید و روی سرخ شود" آمده است.
- ۱۲ - در سایر نسخه ها: "نومیدی" *
- ۱۳ - در "مر" و "کا"، "خاطر را کند کند" آمده است.
- ۱۴ - در مج ۱) و "کا"، "اندیشه کارهای مهم" و در "مر"، "اندیشه کارها و مهم بزرگ از اندیشه بیماری ها" آمده است.
- ۱۵ - در "مر" و "کا"، "بریشان"، و در مج ۱)، "پیشانی" آمده است.
- ۱۶ - در "مر"، "سمرها گفتن" آمده است. سمر: شب و افسانه شب و حدیث لیل ۰۰۰ (ناظم الاطباء) *
- ۱۷ - در مج ۱)، "دشوار" آمده است. مقصود بیماری های سخت است.
- ۱۸ - در سایر نسخه ها، "بی اندوهی" آمده است.
- ۱۹ - در "مر"، "و لعب های بازی های خنده ناک" و در مج ۱)، "بازی های خنده ناک و بازی های عجیب" و در "کا"، "و حکایت های خنده ناک و بازی های عجیب" آمده است.
- ۲۰ - در "مر"، "و نومیدی ها" و در "کا"، "بامیدواری قوی" آمده است.
- ۲۱ - مفرحات: ماخوذ از تازی، چیزهایی که خشنودی آورد و اندوه زداید (ناظم الاطباء) * مفرح، فرح بخش، دلگشا Refreshing Exhilarating (آریانپور) *
- ۲۲ - در باب علاج روحانی، "رازی" را کتابی است به نام "طب الروحانی" به زبان عربی که بسیار مشروح و مفصل مطلب را ایراد کرده است. این کتاب با ده رساله دیگر از "رازی" در سال ۱۹۳۵ میلادی توسط "پاول کراوس" Paul Kraus - - در قاهره به چاپ رسیده است.
- ۲۳ - دو نسخه "کا" و "مر"، کلمه "و اندوه" را اضافه دارند.
- ۲۴ - در سایر نسخه ها: "شاید" *
- ۲۵ - در سایر نسخه ها، "تا حوادث و تغیر احوال در وی ظاهر نکند" آمده است.

باب پانزدهم / در تدبیر پیران

مزاج پیری سردست و خشک، و هرگاه که مردم به پیری رسند، همه تدبیرهای وی باید که به گرمی و تری میل داشته بود، چون گرمابه رفتن، و مالیدن (ماساژ، مالش Massage) و باید که به اعتدال باشد، به روغن های گرم و خوش بوی خود را چرب کردن، چون روغن سوسن (valley - Lily of the) و یاسمن (Jasmin) و عطرهای معتدل و شراب صرف به مقدار معتدل، و در بستر نرم غلطیدن و ریاضت اندک و شادکامی و خوشدلی جستن، و از هرچه مزاج پیری دارد، چون اندوه و ترس و عطرهای سرد، چون کافور و نیلوفر (نیلوپر، نیلوپل Nenuphar) و از طعام ترش، خویشتن دور باید داشت، و نباید دانست که هوای بد و بخارها و تری های (۱) ناخوش و دود و غبارها همه در پیران اثر زیادت کند (۲) از آنکه در دیگران خویشتن را از این همه نگاه باید داشت، و غذا به تفاریق (۳) و اندک اندک باید خورد. و اگر کسی را معده، احتمال کند که به یکبار تمام بخورد، روا باشد، و طعام پس از آنکه از گرمابه بیرون آید موفق تر (۴) باشد، و طعام خورده اندر گرمابه نشاید رفت، و طعام های غلیظ که سودا فزاید نشاید خورد، مگر وقتی که در معده رطوبت گرد آمده باشد، بر سبیل علاج، روا بود، و چیزهای تیز چون آبکامه و غیر آن نشاید خورد، و شیر سود دارد، اگر در معده ترش نشود و باد نکنند. بدین سبب برنج به شیر با عسل یا با شکر، سود دارد. و گرسنگی، سخت زیان دارد، و اندر معده و امعای پیران رطوبت بسیار گرداند. گاه گاه حاجت آید به نرم داشتن طبع، و بعضی مردمان را در پیری، طبع خشک تر شود و قلیه گندنا با روغن زیت یا آبا آبکامه بیش از طعام دیگر بخورد (۵)، طبع را نرم کند. و اما آب (۶) اندر آب و نمک پزند و با آبکامه و روغن زیت بخورند، طبع را نرم کند، و پنج درم سنگ بسفایح (۷) با دسته برگ کبریت (۸) پیزند و بیالیند و مقداری تخم معصفر (۹) پاک کرده و کوفته در وی بجوشانند طبع را نرم کند (۱۰) و احشا را پاک کند، چهار درم افیتمون (گل گلاب)، با چند دانه انجیر خشک و لختی تخم معصفر بکوبند و بخورند اجابتی تمام کند، و انجیر خشک در ماءالعسل پیش از طعام بخورند، طبع نرم کند. و هر وقت این ملینات یکی بکار میدارد، تا طبع با یک چیز خونکند، و تا ضرورت نباشد فصد نکند، و طعام گوشت آبه خورد و شورباهای گندم و مانند آن با دارچینی و اندکی زنجبیل، و در فصل سرما تریاق بزرگ و مثرودیطوس (۱۱) خورد، تا نافع آید.

توضیحات:

- ۱ - در مج (۱) و "مر" بعد از "بخارها"، "بوی ها" آمده است.
- ۲ - در "کا"، پس از جمله "اثر زیادت کند"، "زیاده از آنکه در جوانان" آمده است.
- ۳ - تفاریق: جدا جدا (معین) * یعنی غذا را یک سره و یک مرتبه نباید خورد، بلکه غذا کم کم و به فاصله ها باید خورده شود.
- ۴ - در سایر نسخه ها: "موافق تر" *

۵ - در "کا" و "مر" ، " و لبلاب" آمده است.

۶ - در "مر" و "کا" ، " و لبلاب اندر آب نمک" آمده است. لبلاب: گیاه پیچک (ناظم الاطباء) ، مراد از کلمه لبلاب انواع نیلوفر صحرائی و نیلوفر باغی است که جزو تیره پیچکها ۰۰۰ است (معین) (Bindweed آریانپور) (Ivy شلیمر) .



نیلوفر - Bindweed

۷ - بسفایح بسپایک سرخسی از نوع سرخسیان ۰۰۰۰ (معین) ، بسپایح اضراس الکل بسفایح Polypody of the (Common Golden locks Polybody Wall Fern) - Polypody (واژه نامه گیاهی) oak شلیمر) . این کلمه معرب "بسپاسه" است.



بسفایح ، بسپایک ، بسپاسه - Common Polypody

۸ - در " مر " ، " با دسته برگ کرنب " و در مج ۱) ، " باو پیوسته برگ گرم بیزند " و در " کا " ، " با دو سه برگ کرنب " آمده است، که تصور میشود "کرنب" صحیح باشد. کرنب: (به فتح کاف و نون) ۱) کلم (۲۰۰۰۰ کلم) یکی از اقسام کلم که آنرا کلم پیچ گویند (معین) (Cabbage حییم) .

۹ - معصفر ۰۰۰ گل کاجیره ۰۰۰ از اسپرغمها ۰۰۰ (لغت نامه دهخدا) ، گل کافیشه Safflower, Saffron Flower تخم کاجیره Saffron-seed Bastard (شلیمر) ، ۰۰۰ زعفران کاذب (معین) . معصفر: زرد رنگ، جامه زرد رنگ، هر چیزی که آن را با گل کاجیره یا چیز دیگر به رنگ زرد در آورند (عمید) .



معصفر ، گل کاجیره - Safflower, Saffron Flower

۱۰ - در سایر نسخه ها، این عبارات، اضافه بر متن آمده است: "ده درم علك البطم با شکر کوفته بخورند طبع را نرم کند" . Epithymum - Cuscuta - (گل گلاب) .



علك البطم - Cuscuta

۱۱ - در باب تریاقها به فصل دهم و زیر نویسه‌های فصل مراجعه شود. اما در باب تریاق مشرودیستوس یا مشرودیستوس باید دانست که این تریاق منسوب به مهرداد پادشاه پونتوس، (Pontus) از خاندان پارت می‌باشد. (خلاصه از معین).

باب شانزدهم / در تدبیر مسافران

هر که عزم سفر دارد، پیش از آنکه به سفر بیرون شود، هرچه داند که اندر سفر خواهد بود، از کم خوابی و تشنگی و گرسنگی و سرما و گرما و طعام های مسافران و پیاده رفتن اندکی اندک به آن خو باید کرد، مثلا اگر وقت گرما بود، عادت تنعم و گرما از خویشتن باز داشتن، بیایدگذاشت، و اگر وقت سرما باشد، جایگاهی گشاده نشیند، تا با هوای صحراخو کند، و ریاضت و حرکت فزون از عادت کند، و نخست فصد کند، یا به درازی (۱) به داروی مسهل تن را پاک کند.

و چون به سفر بیرون شود، ممتلی بر ستور نشیند، طعام خوردن تاوقت فرود آمدن به منزل افکند، تا به وقت بر نشستن، معده از طعام خالی شود و به آب حاجت (۲) نیفتد. و اگر در گرما تشنه شود، سه درم تخم خرفه کوفته با سرکه و آب ممزوج بخورد، تشنگی زایل کند، و پیوسته سراز آفتاب، پوشیده دارد. و هنگام بر نشستن شربتی پست جو (۳) با آب سرد باز خورد. و در هر منزلی روغن بنفشه، بناف و کف پای و عضلها درمالد و بینی بر کشد. و اگر " باد سموم" (باد زهر آلود) آید، بینی و دهان پوشیده دارد، و بر آن رنج، صبر کند، و پیاز پاره پاره کرده، اندر دوع آغشته بخورد، و آن دوع را بیاشامد. و اگر کسی را " سموم" بزند (۴)، آب سرد بسیار بر دست و پای او باید ریخت و روغن گل و آب بید و گلاب بر سر او نهادن و او را در آب سرد نشاندن و برگ خرفه و کوک (کاهو) و خیار و مانند آن آنچه بدست آید مقداری، بخورد، و به آب مضمضه میکند و میریزد، و اگر چاره نباشد جرعه جرعه میخورد، و اگر "تب" نباشد، شیر و دوع، سخت موافق بود.

و اگر کسی در راه، سرما یابد، چون به منزل برسد، زود پیش آتش نباید شد، به تدریج خویشتن را به جامه گرم باید کرد و دست و پای به روغن زیت یا روغن فرفیون (Euphorbium Gum) یا روغن قسط گرم کرده، چرب باید کرد، و اندر طعام، روغن گاو و سیر بیشتر باید کرد، و اگر روغن گاو نخورد (۵)، دو سه پیاله شراب صرف باید خورد، سرما باز دارد و روز دمعه معده (۶) خالی نباید داشت. و اگر به عوض (۷) شراب (۸) خورد، موافق بود. و سرمازده را یک درم انگزد خوش اندر شراب با ماءالعسل حل کنند و بدهند، نافع بود.

و هنگام بر نشستن پیش آتش نباید رفت البته، و پای را به روغن فرفیون یا به روغن بارزد (۹) بمالند یا بسیر و یا بقطران (۱۰) و لختی موی " بز" (۱۱) بر انگشتان نهند، و به کاغذ در نیچند و پاتابه (۱۲) درپیچند و به موزه فرو کنند، از سرما سلامت یابند.

و " موزه" باید که اندرون پای جنبان بود و اگر کسی را پای سرما یابد، شلغم بجوشاند به آب کرنب یا به آب شبت یا بابونه یا انجیر خشک و پای اندر آن نهند، و بهترین کاری آنست که پای در برف گیرند، تا سرما از وی بیرون آید، و پیش آتش نباید رفت البته، و اگر پای رنگ بگرداند بیاید آزد (۱۳) و اندر آب گرم نهادن، تا خون تمام برود، پس گل ارمنی اندر سرکه و آب حل کنند و طلی کنند، و اگر پای سیاه شود یاسبز، نشان پوشیده شدن و تباه گشتن، جز آنکه جدا کنند (قطع کنند) هیچ تدبیری دیگر نباشد.

و لعاب اسبغول با سفیده خایه (سفیده تخم مرغ) و کتیرا حل کنندو صمغ عربی بر وی طلی کردن، اثر باد و آفتاب از وی باز دارد، و پیازبه سرکه و سیر به سرکه مضرت آن باز دارد، و کوک نیز سود دارد، و تدبیرآن در جایگاهش گفته آمده است، و روغن بابونه اندر عضلها مالیدن سوددارد و ماندگی ببرد، و از ترشی ها پرهیز کردن.

و مسافران دریا نخست که در کشتی شوند، باشد که ایشان را قی اوفتد، باز نباید داشت تا خود بیارامد، پس اگر بسیار شود باز بایدداشت، به شراب بودنه و مانند آن و آبی و انار و عدس، بغوره پخته، فم معده را قوی کند، خاصه اگر بابونه خورد. و هواعلم. تمام شد نصیب این کتاب (۱۴).

توضیحات:

- ۱ - در سایر نسخه ها، " به درازی" دیده نشد.
- ۲ - در "مر" و "مج (۱)"، " و در راه به آب" و در "کا"، " و در راه حاجت نیاید" آمده است.
- ۳ - در "مج (۱)"، " پوست جو" و در "کا" و "مر"، " پست جو" آمده است.
پست جو آرد جو (ناظم الاطباء)، آرد عموما و آرد گندم وجو و نخودبریان کرده... (ایضا ناظم الاطباء) *
- ۴ - در "مر" و "کا"، " و اگر کسی را باد سموم بزند" آمده است.
- ۵ - در سایر نسخه ها: "بخورد" *
- ۶ - در "مر"، " و روز در معده" و در "مج (۱)"، " و روز معده" و در "کا"، " معده خالی نباید داشتن" آمده است.
- ۷ - سایر نسخه ها، " به عوض آب" را اضافه دارند.
- ۸ - سایر نسخه ها، " ماءالعسل" را اضافه دارند.
- ۹ - در "مر"، " برزد" و در "مج (۱)"، " روغن بیرزد" آمده است. اما بیرزد، بارزد، بیزد، و بشیرازی پرز خوانند... (خلاصه ای از لغت نامه دهخدا)، ایضا بارزد به معنی بیرزد است و آن صمغی باشد مانند مصطکی و به عربی قنه (به کسر قاف) خوانند (از لغت نامه دهخدا)، قنه: نوعی صمغی است مانند مصطکی، بارزد، بیرزد (معین)، Galbanum شلیمر و شرح اسماءالعقار)، بیرزد: یکی از صموغ سقزی طایفه چتری که انزروت و بارزد نیز گویند (ناظم الاطباء) *



Galbanum – بیرزد ، بیرزد

۱۰ - قطران و قیر (Tar آریانپور)، قطران، روغن درخت سرو است (Goudron شرح اسماءالعقار) •

۱۱ - در "کا" و "مر"، "بز موی" و در مج ۱)، "قدری موی" آمده است.

۱۲ - در "مر"، "پاتیانه" آمده است. پاتانه، پاتیانه، پاتاوه، پاتیاه، پاپیچ، چارق، نواری که به ساق پیچند، مچ پیچ
••• (معین) •

۱۳ - در "کا"، "باید رگ زدن" و در "مر"، "رگ باید زد" دارد و در مج ۱) فقط "اگر پای رنگ بگرداند باید
زود" آمده است. آژیدن خلائیدن (ناظم الاطباء) •

۱۴ - در آخر این مقاله، در نسخه مج ۱)، "وهو نعم المعین" آمده است.